

خاطره بازی با بهناز شفیعی همسر مرحوم حجازی

آن سال دو تا پتو به ما جایزه دادند!

مصاحبه
مهدیه دریابیگی

«فضای مجازی» ارتباط بین افراد را آنقدر راحت کرده که در عرض چند ثانیه یک خبر به تمام نقاط دنیا مخابره می‌شود، اما شاید برای دهه نودی‌ها (حتی دهه‌های هشتاد و هفتاد) ملموس نباشد که چند دهه پیش از اینکه آنها به دنیا بیایند، حضور در جام جهانی فاصله یک ماهه‌ای را بین بازیکنان تیم ملی و خانواده‌هایشان ایجاد می‌کرد و آنها برای اینکه خبری از خانواده خود بگیرند، از خبرنگاران به‌عنوان پیک نامه‌رسان استفاده می‌کردند! در نظر بگیرید شخصی به محبوبیت مرحوم ناصر حجازی از طریق نامه‌نگاری یک ماه از حال خانواده خود جویا می‌شد و برای اینکه چهره همسر و فرزندش را همیشه جلوی چشمان خود داشته باشد، پوستری از آنها را در اتاقش نصب کرده بود و هر روز برای اینکه دلش برای آنها تنگ نشود، مدتی مقابل پوستر آنها می‌ایستاد و همسر و فرزندش (آتیلا) را یک دل سیر نگاه می‌کرد. اما در همان روزها که وسیله ارتباطی در حد پیک نامه‌رسان بود، آنقدر فوتبال برای مخاطبانش هیجان ایجاد می‌کرد که جام جهانی و تماشای فوتبال بهترین اتفاق محسوب می‌شد و جای هیچ چیز را نمی‌گرفت و تمام کشورهای دنیا را درگیر خودش می‌کرد. به همین دلیل در آستانه جام جهانی خاطره‌نگاری با همسر مرحوم حجازی در خصوص جام جهانی ۱۹۷۸ می‌تواند جذابیت خاص خودش را داشته باشد.

در سال‌های اولی که شما زندگی مشترکتان را با مرحوم ناصر حجازی شروع کرده بودید، جام جهانی ۱۹۷۸ برگزار شد و ایشان حدود یک ماه از شما دور بود، در خصوص آن سال و اتفاقاتی که در جام جهانی افتاد برای ما صحبت می‌کنید؟

در آن سال جام جهانی در کشور آرژانتین برگزار شد و شور و هیجان خاصی بین مردم به وجود آمده بود. سرمربی تیم ملی آقای حشمت مهاجرانی بود. در آن سال‌ها یک تیم از آسیا به جام جهانی می‌رفت و تیم ملی کاربزرگی کرد که توانست برای نخستین بار به جام جهانی صعود کند. تیم ملی که در آن همسر من نیز حضور داشت، در آن سال برای برگزاری بازی‌های جام جهانی به آرژانتین رفت و ناصر یک ماهی از ما دور بود.

چطور از حال ایشان باخبر می‌شدید؟ وسیله ارتباطی شما با ایشان چی بود؟

نامه. خبرنگارانی که در جام جهانی حضور داشتند، پل ارتباطی ما با بازیکنان تیم ملی شده بودند و چون در حال رفت و آمد به آرژانتین بودند، نامه را از ما می‌گرفتند و به دست همسرمان می‌رساندند. در طول جام جهانی ناصر برای من نامه می‌نوشت و من هم برای او تمام درد و دلم را می‌نوشتم و توسط خبرنگاران نامه را به دست آنها می‌رساندیم. یک کار بسیار جالب هم سفارت ایران انجام داده بود. عکس همسر و فرزند بازیکنان را به صورت پوستر درآورده بود و در اتاق آنها در اردوی تیم ملی چسبانده بود تا دلتنگ نشوند.

مسابقات چطور و در چه سطحی در آن سال برگزار شد؟

متأسفانه بازی‌ها به وقت ایران سه و چهار صبح بود اما ما آن قدر شوق داشتیم که می‌نشستیم و بازی‌ها را کامل تماشا می‌کردیم. در آن سال ناصر خیلی خوب بازی کرد. اصلاً نمی‌دانم چرا در آن سال‌ها با وجود کمبود امکانات (نسبت به امروز) اما بیشتر خوش می‌گذشت. ناصر در آن سال‌ها ۲۰ هزار تومان حقوق می‌گرفت. برخلاف الان که میلیاردی پول می‌گیرند اما انگار هیچ کس مثل گذشته خوش نیست و هیجان ندارد. باورتان می‌شود در آن سال به ملی‌پوشان چه پاداشی دادند؟

چه پاداشی دادند؟

دوتا پتو. پاداش ملی‌پوشان پتوهایی بود که گرفتند، خیلی هم خوشحال شدند.

در آن سال‌ها مرحوم حجازی در اوج شهرت بود و طبیعتاً در محور توجه علاقه‌مندان فوتبال قرار داشت، آن روزگار چطور سپری شد و این شهرت باعث درد سر برای شما نشد؟

ایشان خیلی مورد توجه بود و به هر حال این شهرت ایشان سخت بود اما من هیچ وقت عادت نداشتم ایشان را حساس کنم. خیلی راحت از کنار موضوعات می‌گذشتم و ماجراها را مدیریت می‌کردم. یادم هست در اوایل ازدواج‌مان از کنار یک مدرسه دخترانه رد می‌شدیم، هزار تا دختر فقط به من فحاشی کردند چون نمی‌توانستند من را کنار ناصر ببینند اما من به جای حسادت سعی می‌کردم با هواداران ایشان دوست شوم. مدتی که گذشت من با تمام آنها دوست شده بودم و به این نحو نه باعث حساسیت آقای حجازی می‌شدم و نه اینکه هواداران ایشان را دلخور می‌کردم. شاید باورتان نشود اما هزاران نامه‌ای که برای ناصر از سوی هواداران می‌آمد را من جواب می‌دادم. در آن زمان ما یک ماشین پیکان جوانان نقره‌ای داشتیم و وقتی از کنار ماشین ما رد می‌شدند، به خاطر ناصر به من فحاشی می‌کردند اما من کوچکترین حساسیتی به این فحاشی‌ها نشان نمی‌دادم.

در دانشگاه با آقای حجازی آشنا شدید؟

بله در دانشگاه با ایشان آشنا شدم. ایشان خیلی محجوب و خجالتی بود و حتی روش نمی‌شد در کافی‌شاپ دانشگاه حاضر شود. در آن سال ناصر خیلی زود به خواستگاری من آمد و ازدواج کردیم. من می‌دانستم با یک فرد مشهور ازدواج می‌کنم و به هر حال این شهرت دردسرهای خاص خودش را دارد.

پس شما با مشکلات شهرت کنار آمدید و سعی کردید در همه لحظات مثل اتفاق بزرگی مثل جام جهانی کنار ایشان باشید؟

دقیقاً همین طور است. من همیشه در کنار ناصر بودم و هیچ وقت باعث حساسیت ایشان نشدم.

هنگام بازگشت از جام جهانی آقای حجازی چه خاطره‌ای تعریف کرد؟

قبل از بازی‌های جام جهانی خاطره‌ای از ناصر دارم که خیلی جالب است. ناصر ترسیده بود و نمی‌خواست به‌عنوان دروازه‌بان در این بازی‌ها حضور داشته باشد. به همین دلیل به من گفت می‌گویم دستم شکسته است و به این وسیله کنار می‌روم. رفت پیش دکتر دستش را آتل بست، وانمود کرد که دستش شکسته است چون تیم ملی هلند بازیکنان دوقلویی داشت که خطرناک بودند و احساس می‌کنم ناصر از بازی با آنها می‌ترسید اما حشمت مهاجرانی به خانه ما زنگ زد و گفت من قبل از اینکه مربی باشم، روانشناس هستم و می‌دانم ناصر ترسیده است، پس بگو که ادای مصدومان را درنیاورد و آتل دستش را باز کند و سر تمرین بیاید. من هم به حجازی گفتم لو رفتی و آقای مهاجرانی فهمیده خودت را به مصدومیت زده‌ای. ناصر هم به تمرینات رفت و در آن سال در جام جهانی بهترین بازی‌ها را انجام داد و جلوی هلند هم یکی از بهترین بازی‌های خود را به معرض نمایش گذاشت. البته من همیشه سریک موضوع با ناصر بحث می‌کردم.

چه موضوعی؟

به ناصر می‌گفتم بقیه گلرها در جریان بازی شیرجه می‌زنند و حرکات نمایشی از خود به جا می‌گذارند اما چرا تو اصلاً شیرجه نمی‌زنی.

خب ایشان چه پاسخی می‌دادند؟

می‌گفت من می‌خواهم هنر جدیدی را در پست گلری به وجود بیاورم. نیازی نیست که الکی شیرجه بزنی و کاملاً می‌توانی حواست به اطرافت باشد و از هوش‌ات برای این کار استفاده کنی. برای همین هم هست که من راننده خوبی هستم.

گلری چه ربطی به رانندگی دارد؟!

ایشان می‌گفت من در جریان رانندگی همزمان به سه آینه ماشین تسلط دارم و برای همین می‌توانم خوب رانندگی کنم. گلری هم چیزی شبیه رانندگی است و تو می‌توانی حواست کاملاً به اطرافت باشد و نیاز به شیرجه الکی نیست. برای همین هم آقای اردشیر لاروی در یکی از برنامه‌ها گفت حجازی هنر تازه‌ای را به پست گلری آورد.

خیلی‌ها معتقد هستند مرحوم ناصر حجازی بهترین گلر ایران در تمام ادوار بوده است، نظر شما هم همین است؟

من همسر ایشان بودم و درست نیست که بخواهم چنین ادعایی را داشته باشم. اما می‌دانم تمام گلرها از تمام بازیکنان دیگر باهوش‌تر هستند، ضمن اینکه همان‌طور که گفتم مرحوم حجازی یک سبک خاصی را به دروازه‌بانی آورد و ایشان بسیار باهوش بود.

حسرت بزرگی که ایشان در فوتبال به دلشان ماند و نتوانستند به آن برسند، چه بود؟

یکی از بزرگترین حسرت‌های ناصر این بود که در سن ۲۹ سالگی عمر گلری‌اش تمام شد.

چرا مگر مصدوم شدند؟!

نه خیر، آقای داوودی که فوت کرده‌اند و نمی‌خواهم چیزی در موردشان بگویم، قانون ۲۹ ساله‌ها را برای گلرها گذاشت و به محض اینکه ناصر ۳۰ ساله شد، این قانون را برداشت و همین نکته حسرت را به دل ناصر گذاشت.

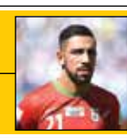
یعنی نوعی لج و لجبازی با ایشان داشتند؟

گفتم ایشان فوت کرده‌اند و به خاطر بحث اخلاقی نمی‌خواهم علیه آقای داوودی حرف بزنم اما کاملاً مشخص بود که فقط براساس لج و لجبازی خواست که ناصر نباشد.

آقای حجازی بدون پرده و رک در خصوص هر چیزی صحبت می‌کردند و شاید همین نکته باعث شده تا به مذاق بعضی از افراد خوش نیاید!

دقیقاً همین طور است. همیشه می‌گفتم آن قدر در مورد هر موضوعی رک صحبت نکن، بعضی مواقع سیاست در رفتار لازم است اما ناصر در پاسخ به من می‌گفت اصلاً چیزی را که بلد نیستم، سیاست است. به همین دلیل هم دشمن زیاد داشت. همین دشمنی‌ها هم باعث شد تا ایشان حسرت چند چیز به دلشان بماند و ما هم از این بابت ناراحت هستیم. ای کاش یک بار فرصت می‌دادند ایشان سرمربی تیم ملی شود.


هاشم بیک‌زاده
بازیکن تیم ملی ۲۰۱۴


اشکان دژاگه
بازیکن تیم ملی ۲۰۱۴ و ۲۰۱۸


دانیال داوری
بازیکن تیم ملی ۲۰۱۴